

# هرتسوگ، تکروی بزرگ در

## سینمای آلمان

نگاهی به آثار ورنو هرتسوگ، فیلمساز سرشناس آلمان، به بهانه حضور در جشنواره

اولریش گرگور

ترجمه: محسن جده دوست

هرتسوگ

وضعیت‌های بی‌پایان که گستره دیوانگی را مرزبندی می‌کنند، در فیلم آگوئیره خشم پروردگار، معنای مطلق در فیلم خلسه بزرگ سنگتراش اشتاینر، وجود انسان که از اجتماع دور افتاده است در فیلم حتی کوتوله‌ها یا سرزمین سکوت و تاریکی همه و همه دنیای هرتسوگ را تشکیل می‌دهند. موضوع هرتسوگ در این فیلم‌ها صرفاً نوعی دوستی ساده شهروندی نیست که نسبت به آزار و فشار احساس همدردی کند و یا در مورد بهسازی موقعیت خود فکر کند که وضعیت بشری در حال طغیان ستمگرانه و وحشی را جلوی عدسی دور بینش بیاورد.

هرتسوگ پس از ساخت تعدادی فیلم کوتاه، که طولانی‌ترین آنها فیلم دفاع بی‌مثال قطعه صلیب آلمان ۱۹۶۶ بود، اولین فیلم بلند سینمایی‌اش را ساخت: نشانه‌های زندگی. این فیلم داستان اشترووسک سرباز را بازگو می‌کند که در زمان جنگ دوم جهانی به جزیره کوچکی در دودکانس اعزام شده بود، جایی که در آن برای کمتر آلمانی‌ای سرگرمی وجود دارد. در محیطی آرام و شاعرانه (که هرتسوگ از آن نشانه‌های خطرناک قدرت را بیرون می‌کشد)، اشترووسک در آغاز پریشان می‌شود و بعد ناگهان دیوانگی بر او هجوم می‌آورد: او در قطعه‌ای سنگ‌بندی می‌کند که باید در آن نگرهانی می‌داد و با اسلحه خرد، رقتا و افراد شهر را تهدید می‌کند. هرتسوگ عمل اشترووسک را براساس منطق بی‌ریزی نکرده، احتمالاً دیوانگی‌اش ناشی از

از کارگردانی که در اواسط دهه ۶۰، دوران فیلم جوان آلمان را آغاز کردند (کلوگه، شلندورف، اشتراب)، می‌توان گروه دومی از فیلمسازان را مجزا کرد که دوره مهم رشد آنها از ۱۹۷۰ یا اندکی دیرتر آغاز شد. ورنو هرتسوگ، داینر ورنو، فاسینندر و ویم وندرس در این دسته جای دارند.

ورنو هرتسوگ، تکروی بزرگ در صحنه سینمای آلمان است، او درباره خودش این گونه می‌گوید: فیلم‌های مرا به سختی می‌توان در یک جریان دسته‌بندی کرد، به همین خاطر من تنها هستم و تنها کار خواهم کرد. هرتسوگ فیلم‌هایش را در محل‌های بسیار دور و عجیب و غریب می‌سازد: نشانه‌های زندگی در یونان، سراب در قسمتی از صحراهای شمال آفریقا، حتی کوتوله‌ها هم از کارهای کوچک شروع کردند در جزایر آتلانتیک لانزاروت و آگوئیره. خشم پروردگار در پرو و برزیل.

در حالی که اکثر فیلم‌های بعد از سال ۱۹۶۵ کارگردانان جوان به یک یا دو روش با موضوعات تاریخی یا معاصر، اجتماعی یا سیاسی ساخته می‌شدند، ورنو هرتسوگ در آثارش هدف دیگری را دنبال می‌کرد که به راحتی نمی‌توان یک قالب مشخص برای آن تعیین کرد، چون حدیث نفس او آنها را بازنویسی می‌کند: فیلم‌هایم از یک جادوی قوی پدید می‌آیند و می‌دانم که من چیزهایی را در آن مکانها دیده‌ام که تا به حال کسی نه شناخته و نه دیده است!

نشانه‌های حماقت بود که او آنها را حقیقت پنداشت و از آن نشانه‌ها افتق اشترووسک ترسیم شد. (همانطور که به ناگهان دهمزار آسیاب بادی را در یک دشت نظاره می‌کند) این قدرتها مناظر یونان است که نه طبیعی و نه عقلانی هستند و در اینجا به شکل متافیزیکی تهدید کننده‌اند. خود هرتسوگ می‌گوید: ظواهر چیزها برای من کمتر جالب‌اند، تا جایی که شکاف از میانشان باز می‌شود.

در فیلم حتی کوتوله‌ها هم از کارهای کوچک شروع کردند ۱۹۷۰، تماشاگر با شورش در یک آموزشگاه روبرو می‌شود، فقط تعداد زیادی از بازیگرها کوتوله هستند و خانه و لوازم مورد استفاده، ابعادی طبیعی دارند. شاگردان از غیبت سرپرست آموزشگاه استفاده می‌کنند، تا هرچه را که از آن نفرت دارند، نابود کنند. مرغان زنده را با سنگ می‌زنند و شورش تا حصر به تخریب اوج می‌گیرد: اتومبیلی را بیهوده به دور دایره‌ای می‌چرخانند و بعد پرت می‌کنند. کوتوله‌ای نابینا را با چوب کتک می‌زنند. یک خوک با توله‌هایش را می‌کشند. این کمتر به معنای تمثیل در مورد نشانه‌های خودآزایی هر شورش است (اگرچه فیلم به چنین تفسیری هم ختم نمی‌شود). هرتسوگ بیشتر می‌خواهد در شورش کوتوله‌ها رمز و راز تحمل ناپذیری ممنوعیت‌های معمول نظم انسانی را نمایش دهد و شکل ابتدایی ترس و تهدید را هویدا سازد.

مطمئناً تفاوتی بین کوتوله‌های هرتسوگ و کوتوله‌های بوئنل وجود دارد (که آن را به سختی به یاد می‌آوریم). کوتوله‌ها در فیلم بوئنل از بی‌عدالتی و فشار شدید نظم جهانی آگاه می‌شوند و هراسی که بوئنل به وجود می‌آورد، در دل تماشاگر شورش می‌پا می‌کند. اما در فیلم هرتسوگ برعکس است. فیلم با یک بصیرت، هراس متافیزیکی را ظاهر می‌سازد و دیگر اثری از حرکت یک شورش دیده نمی‌شود و باید چنین عدم تغییری را باور کرد.

فیلم سراب ۷۱ - ۱۹۶۸ فیلمی در مورد خلقت، بهشت و دوران طلایی قبل از تاریخ است که حال و هوای دیگری را از مشاهده جهان احمقانه ارائه می‌دهد: تصاویری از صحرای شمال آفریقا، هوابیماها، اتومبیل‌های اوراقی، حیوانات خشک شده، کلبه‌های فقیرانه و انسانهایی که مانند دیوانگان صحبت می‌کنند. و جملات احمقانه‌ای تکرار می‌شود؛ فیلم این گونه تفسیر شده، در بهشت، انسانها مرده به دنیا می‌آیند، چگونه این همه، تصویر شده است؟ هرتسوگ در یک کافه، نوازنده جاز کاملاً خسته‌ای را نشان می‌دهد که در میکروفن زوزه



پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



می‌کشد و نوازنده زن مویزایی شده‌ای با پیانو و نوا همراهی می‌کند. اینها تصاویری هستند که بدون شک خاطرات و یادها را دفن می‌کنند. نگاه عقلانی را که هرتسوگ تلاش می‌کند تا از تصاویر فیلم‌هایش بیرون بیاورد، نباید مطلقاً خلاف آن را به همه فیلم‌هایش تعمیم داد.

موقعیت هول‌انگیز پیش روی شخصیت‌هایش از فیلم‌های مستند آینده ورنر هرتسوگ صحبت می‌کند؛ سرزمین سکوت و تاریکی (۱۹۷۱) و جذبه بزرگ سنگرش اشتاینر (۱۹۷۴). فیلم سرزمین سکوت و تاریکی، تحقیقی در مورد زندگی انسانهای کروکوری است که از یک سوبه شخصیت‌های نمایش داده شده، از دریچه درک و همدردی نگاه می‌شود و اما از سوی دیگر نمایشی برای بیش‌الهام‌گرایی است که آن را به عنوان موضوع فیلم به کار می‌برد. اسکی‌باز در فیلم جذبه بزرگ، بازهم شخصیت اصلی فیلم‌های هرتسوگ است، یک رمانتیک، خیالپرداز و هوادار یک ایده ثابت، یک روپا، رویایی که بتواند پرواز کند. هرتسوگ، بیکرتراش اسکی‌باز را در فیلسش - که سخاوتی خیری دارد، - به عنوان قربانی ورزش جدید، مهیج و همگانی نشان می‌دهد (برگزارکنندگان یوگسلاوی اسکی، برای هر رکورد جزیروای در نظر گرفته‌اند) از طرف دیگر خود او پرسشهای سنگرش را مانند اخبار ورزشی تفسیر می‌کند.

آگوئیره، خشم پروردگار (۱۹۷۳) فیلمی ماجراجویانه است - از هرتسوگ غیر از این نمی‌توان انتظار داشت - که بعد شافیکی از اندازه می‌گیرد. فیلم براساس داستان زندگی لوپید آگوئیره راهب شکل گرفته است که در سال ۱۹۵۰ به عنوان یک کشورگشا به آمریکای جنوبی رفت تا در آنجا سرزمین الدوردادو را بیابد. در وسط جنگلی دست نخورده، خانه هابسبورگ را دولت جداگانه تأسیس شده الدوردادو تعبیر کرد، اگرچه سرزمین مورد جستجو پیدا نشده و افراد سرخپوست او کم و بیش پراکنده شدند. هرتسوگ سفر یک خیالبا

را به سوی پایین رودخانه آمازون در تصاویری ثبت کرده است که خود آنها تخیلی هستند، با وجود این یک منطق درونی را دنبال می‌کنند.

فیلم فروپاشی یک نظام سوسیالیستی و شکست یک توهم را در واقعیت توصیف می‌کند، اما از دید آگوئیره که تا پایان همچنان بر عقیده خود استوار ایستاده است، چنین نیست. آگوئیره، خشم پروردگار، قصیده‌ای از وهم و زیاده‌روی است که قلب اولیه اثر برشت را دارد.

هرکس برای خودش و خدا علیه همه، (۱۹۷۴) که در ایران به نام معمای گاسپارهاوزر به نمایش درآمد را می‌توان قوی‌ترین و منسجم‌ترین فیلم هرتسوگ به حساب آورد. فیلم داستان گاسپارهاوزر، بچه سر راهی را شرح می‌دهد که بین شخصیت از خودآموزی و آوازخوان دوره‌گرد برونواس به روشی واقعاً عجیب، شکل گرفته است. برونواس، نقش اول فیلم نیمه مستند برووی سیاه و شکارچی در شاخ خود دمید، (۱۹۷۰) اثر لولس آیس هولس را بازی کرد. هرتسوگ، تلاش بی‌پایان گاسپارهاوزر را به نمایش می‌گذارد؛ او را در سال ۱۸۲۹ به عنوان بچه سر راهی در نوربرگ بزرگ کردند که می‌خواهد با جامعه رابطه برقرار کند و بدیهیات دیگر را با زحمت از آن خود می‌سازد. همچنین فیلم به طور واضح نشان می‌دهد که چگونه همه پیش‌دواری‌های جامعه علیه گاسپارهاوزر سمت‌گیری شده و چگونه او را به روشهای گوناگون استعمار می‌کنند، آنچه را که او بسیار واضح درک می‌کند. هرتسوگ از به کاریکاتور کشیدن عقل‌گرایی سطحی در یک نویسنده که می‌خواهد گاسپارهاوزر را کاملاً «فهرست‌برداری» کند، و در سئوالات احمقانه امتحان یک پرفسور منطق ولادت بخصوصی می‌برد. هرتسوگ در مقابل، نمایش رویاها و تخیلات قهرمان را با کمک سکانس‌هایی غیر واقع‌گرای ۸ میلی‌متری کلاس ویبودنی فیلمبرداری کرده است که جادویی‌ترین قسمت فیلم است، انجام می‌دهد، طرفداری آشکار از

فردی رنج دیده کمتر در فیلمهای هرتسوگ مانند این فیلم دیده می‌شود و هنوز از هرتسوگ نمایش این چنین از رنج یک نفر در شرایط اجتماعی‌اش را ندیده‌ایم. در این فیلم گویا تمام ریاکاری و خودخواهی بی‌پایان یک اجتماع آرام، ممتاز و سلسله مراتبی در آینه‌ای معقر آشکار است. جالب‌تر از این، مقایسه‌ای بین فیلم هرکسی برای خودش و خدا علیه همه و فیلم کودک وحشی ساخته تروفو است؛ در حالی که روند آموزش (حتی زمانی که مشکل و ناموفق است) در مرکز فیلم تروفو قرار دارد و بالاخره فیلم نمایشی در تمدن است، فیلم هرتسوگ دورنمایی غم‌انگیز و بسیار ناامید را در خود دارد. فیلم قلب شیشه‌ای ۱۹۷۶ مشکلاتی را برای مفسرین بوجود آورده است چون در این فیلم تلاشهای بی‌نتیجه صاحب یک معدن توصیف می‌شود که می‌خواهد دوباره رمزگشایی شده ساخت شیشه سرخ را به دست آورد. هرتسوگ نشان می‌دهد که بازهم امر غیرمنطقی پیروز است. بازیگران در هنگام فیلمبرداری بهبوده هیپنوتیزم شدند تا زمانی که پیشگویی چوپانی آنها را به خود آورد (اکثراً هم حقیقت داشت). در پایان مردم از یک جزیره تنها می‌گریزند تا به عمق جهان سفر کنند. این فیلم بیشتر از فیلمهای دیگر هرتسوگ پر از تصاویر کابوس‌گونه و پیچیده است که البته ترکیبی بصری و اجباری را به دست می‌آورد. هرتسوگ در فیلم اشترووسک ۱۹۷۷ راه قهرمانی ممتاز را به آمریکا دنبال می‌کند (با بازی برونواس) جایی که او بازهم به موقعیتهای احمقانه و غم‌انگیز بیگانگی دچار می‌شود. در پایان او را به قفس نمایش یک مرغ مکانیکی در منطقه مسکونی سرخپوستان می‌اندازند. فیلم پرداخت نمایشی بسیار استواری دارد، اگرچه، بازهم مطابق روش هرتسوگ پر از تمثیل حماقت و عدم راه‌گریز است و بدتر از آن برگشت به واقعیت است. به ویژه به واقعیت آمریکاکه به قهرمان فیلم، آن روی عدم درک و دشمن بشری خود را عربان و دردناک نشان می‌دهد. □